چیستی دانشگاه

فیروز آرش، گروه فیزیک، دانشگاه تفرش

چکیده: در این نوشته، نخست به خاستگاه و سرشت‌های بنیادی دانشگاه خواهم پرداخت. سپس رویکرد سیاست‌گزاران و خواستشان از دانشگاه را بررسی خواهم کرد و به مفهوم پاسخگو بودن دانشگاه می‌پردازم. در بخش پایانی، نقش دانشگاه در جامعه و چگونگی دستیابی به آن از راه آموزش و پژوهش دانشگاهی را بررسی خواهم کرد.

۱. پیش‌گفتار: طرح مسئله

در سال ۱۸۵۲ جان هنری نیومن در تعریف دانشگاه نوشت: «دانشگاه جایی است که دانشجوها را از هر طبقه‌ی اجتماعی برای هر نوع دانشی می‌پذیرد. مکانی است که با رو در رویی آدم‌ها، اندیشه‌ها در آنجا پخش می‌شوند. جایی است که هزاران اندیشوارگی در رویارویی با یکدیگر در ساختنش سهم دارند. جایی است که خردورزی پیش‌برده می‌شود، یافته‌های نو تایید و تکمیل، و خطاها و ناراستی‌ها در برخورد اندیشه‌ها آشکار می‌شوند. این آموزش متقابل است، بزرگ‌ترین دستاورد جامعه‌ی انسانی.» او می‌نویسد «ما باید با انسان زنده گفتگو و به حرف او گوش کنیم...، ادعاها و رابطه‌ی بین موضوع‌های مورد بررسی انسان‌های متفاوت را به یاری یکدیگر تنظیم کنیم. این گونه است که فضای پاکیزه برای اندیشیدن پدید می‌آید و دانشجوها درآن نفس می‌کشند و می‌بالند.[1] ».

چهل سال پیش‌تر از آن، در سال ۱۸۱۰ ویلهلم فون هومبولت در یادداشتی دانشگاه را بر پایه‌ی سه اصل تعریف کرد که به ساخته شدن دانشگاه برلین انجامید و الگوی دانشگاه‌های پژوهش‌بنیاد امروزی شد. این اصول عبارت بودند از: وحدت پژوهش و آموزش، آزادی تدریس، و خودگردانی آکادمیک. نخستین این سه اصل، نکوهش جدا بودن پژوهش از آموزش است. او بر این باور بود که پژوهش جدا از آموزش، دور افتادن آموزش دانشگاهی از پرسش‌گری است. دومی، لزوم آزاد بودن استادهای دانشگاه در تدریس تخصص‌شان است. اصل سوم فون هومبولت به معنی حمایت از کار آکادمیک در برابر تحریف‌ها و کنترل حکومتی است.

دیدگاه‌های نیومن و فون هومبولت زیرساخت‌های کارکرد دانشگاه اند. اگر چه گاهی این دو دیدگاه در رویارویی هم توصیف شده اند، اما به نظر نگارنده آنها مکمل هم‌اند. دانشگاه پیروزمند، از پاسداری و درهم‌آمیزی این دو برمی‌آید. گفتار نیومن: «یافته‌های نو تایید و تکمیل، و خطاها و ناراستی‌ها در برخورد اندیشه‌ها و ذهن‌ها آشکار می‌شوند» پایه‌ی استواری برای فون هومبولت در جستجوی او برای آفرینش دانش نو به یاری پژوهش است. «گفتگو با انسان زنده و شنیدن دیدگاه او» پافشاری بر اهمیت آموزش دانشگاهی با پژوهش‌گرهایی است که دانش دست اول دارند. پژوهش‌گرها کسانی هستند که می‌توانند پیچیدگی-هایی را که دانش واقعی در آن‌ها نهفته است با دانشجوها در میان بگذارند.

دانشگاه‌های پیروزمند دنیا از بنیادها و اصول نیومن و فون هومبولت پیروی کرده‌اند و دستاوردهای گران به‌دست آورده‌اند. آنها الگوهای جهانی آموزش دانشگاهی اند. چیدمان اجتماعی این دانشگاه‌ها بسیار تعاملی است. شور و آزادی عمل و اندیشه

[1] Newman, J. H. The idea of the University, Notre Dame University Press, 1852.

در این دانشگاه‌ها، محیط‌های بسیار زایا فراهم کرده است. این پویایی، ویژگی روشن دانشگاه است. دانشگاه‌ها یکی از پر ارزش‌ترین مرکزهای زایش اندیشه‌های نو در دنیای مدرن اند. در واقع، به وجود آورندگان دنیای مدرن اند. دانشگاه‌های از این دست، چشمه‌های اندیشه‌ها و فرایندهای اجتماعی دگرگون کننده‌ی جوامع خودشان اند. دانشگاه‌هایی که از اصول بنیادی جان هنری نیومن و فون هومبولت پیروی کردند، نمادها و نمونه‌های آشکار نهادهایی هستند که نه تنها درگیر فرایند دینامیکی تولید و توصیف دانش اند، بلکه نسبت به نیازهای زمان دنیا و مسئله‌های آن حساس اند.

کارکرد دانشگاه بر مجموعه‌ی پیچیده‌ای از بنیادها استوار است که لازمه‌ی همدیگر اند. دانشگاهیان در گستره‌هایی از دانش نظری با نایقینی‌های غیرقابل پیش‌بینی به پژوهش می‌پردازند و در همان حال، به کاربردهای یافته‌های خود می‌اندیشند؛ دانش به جا مانده از گذشته را می‌آزمایند، آن را فراتر می‌برند؛ به جستن و یافتن اصول معنی‌دار برای استدلال و عمل برمی‌آیند و آن را به نسل بعدی دانشجوها آموزش می‌دهند. از این رو، عمل‌کرد دانشگاه هر دو کران کوتاه مدت و بلند مدت را می‌پوشاند. از یک سو دانشجوهایی را با مهارت‌های عمومی و اختصاصی می‌پرورانند و به جامعه می‌فرستند تا با بهره‌گیری از دانش و فهمی که دانشگاه تولید کرده است، به حل مسئله‌های روز و نیازهای جامعه بپردازند. از سوی دیگر، دانشگاه‌ها در مرزهای انتزاع و در گستره‌های کاوشی در تلاش بازگشایی رازهایی برمی‌آیند که شاید اهمیت آنی آنها و ارتباطشان با دیگر پدیده‌ها هنوز آشکار نیستند، اما می‌توانند برای آینده سودمند باشند. ساده‌تر بگویم: توصیف هدف اصلی دانشگاه ساده است: دانشگاه مکانی برای «فهمیدن» و گستراندن آن است. هر چیز دیگر، مانند به‌دست آوردن مهارت و سهم داشتن در نوآوری، کارکردهای ثانوی دانشگاه اند.

نداشتن انگیزه‌ی بیرونی یکی از ویژگی‌های سرشتی دانشگاه است. دانشگاه نهادی مستقل و بدور از وابستگی به گروه‌بندی‌های اجتماعی است. افزون بر این، بدون نگرانی از سودمندی آنی یا نتیجه‌ی زودرس، دانشگاه‌ها در پی‌گیری پژوهش و آزمودن اندیشه‌ها استقلال و آزادی دارند، آنها نگران نیستند که پی‌گیری‌شان ممکن است به کجا بینجامد. این بدان معنی است که دانشگاه‌ها می‌توانند بدون ارزش‌گذاری، و رها از محدودیت‌های ایدئولوژیکی، مذهبی، اقتصادی به تحلیل و بررسی موضوع‌های بحث‌انگیز بپردازند. این آزادی و باز بودن، وظیفه و حق انتشار یافته‌ها و شرکت در بحث‌های مربوطه را نیز می‌پوشاند.

سودمندی مهم باز بودن فضای کاوشی دانشگاه، نه تنها به گستردگی پژوهش و آموزش در رشته‌های متفاوت، بلکه در رویش دیدگاه‌های گوناگون در درون یک رشته‌ی خاص می‌انجامد. این گونه فضاهای برخورد اندیشه‌ها به سبزانش کارهای میان رشته‌ای و چند رشته‌ای می‌انجامد و به دانشگاه یاری می‌کند تا گفتمان‌های منطقی را برپایه‌ی استدلال و باز بودن بپروراند. این رویکرد به همکاری بین دو یا چند سازمان یا دانشکده می‌انجامد و باروری اندیشه‌ها و احترام‌گذاری به نگاه‌های جایگزین را فراهم می‌کند. فرهنگی که از آن برمی‌خیزد، دیدگاه‌های بدون پشتوانه را کنار می‌گذارد و رقابت آزاد اندیشه‌ها را بدون نگرانی از این که از کجا می‌آیند و چه کسانی آنها را مطرح می‌کنند، و یا به کجا پایان می‌گیرد، پاس می‌دارد. این فرهنگی است که گنگی‌ها، نایقینی‌ها و رویارویی ناگزیر بین ارزش‌های متفاوت را ارج می‌گذارد و در همان حال، بر این باور است که گفتمان باز و خردگرا تنها راه پیش‌رفت است.

آزادی اندیشه و باز بودن فضای دانشگاهی، پذیرای دانشجوها و کارکنان از هر فرهنگ و کشور است. گوناگونی فرهنگ‌ها در سپهر دانشگاهی هر چه بیشتر باشد، شراره‌های نوآوری افزون‌تر و خردورزی، اندیشیدن و رویانش رویکردها و ایده‌های نو فزون‌تر می‌شود.

فضای باز دانشگاهی با فراهم کردن بستری امن برای نوآوری، پرسش‌گری و امکان آزادی آزمودن چیزهای تازه، بر پویایی

جامعه وفرهنگی که دانشگاه در آن قرار دارد می‌افزاید. این به نوبه‌ی خود امکان نقد مستقل جامعه را شدنی می‌کند و در نتیجه، محیطی برای بلوغ فناوری و اندیشه فراهم می‌کند.

یک دلیل این که دانشگاه‌ها چنین نقش مرکزی در جامعه دارند، این است که دانشگاه‌ها با رویدادهای روز درگیر اند، به پایش و بررسی آنها می‌پردازند، با همه‌ی بخش‌های جامعه برهم‌کنش دارند؛ کُنایی آنها در گستره‌ای است که پیوسته تغییر می‌کند. این درگیری یگانه است، به این معنی که دانشگاه‌ها به آینده می‌نگرند، در نگاره‌ای بزرگ‌تر، جهانی می‌اندیشند و در همان حال، اکنون و دشواری‌های موضعی را فراموش نمی‌کنند.

آنچه را که در بالا آوردم، بخشی از سازوکار درونی کارکرد دانشگاه است که دست‌رسی به وظیفه‌ی بنیادی دانشگاه، یعنی «فهمیدن» و گستراندن آن را شدنی می‌کند. چالش جدی در این است که چگونه می‌توان از هدف اصلی دانشگاه پاس‌داری کرد و به هدف‌های ثانوی هم رسید.

کوتاه‌بینی سیاست‌گزاران و درک سطحی آنان از عمل‌کرد دانشگاه، ناتوانی مدیران گماشته‌ی دانشگاه‌ها در تدوین و شناخت خاستگاه دانشگاه و هیئت علمی دست‌چین شده بر اساس معیارهای غیردانشگاهی در سال‌های اخیر، امروز به جایی رسیده‌است که هدف اصلی دانشگاه در حال فراموشی است. اگر هدف اصلی دانشگاه بمیرد، همه‌ی کارکردهای ثانوی هم به همراه آن خواهند مرد. تضمین این که این پدیده روی ندهد، نیازمند گفتمانی دشوار بین دولت، سیاست‌گزارها و دانشگاه است. در این نوشته من بر آنم تا زاویه‌های تاریک یا ناشناخته‌ی فاجعه‌ای را که بگشایم که به تندی می‌تازد و حاصلش از بین بردن بنیاد دانشگاه است.

۲. رویکرد سیاست‌گزارها به نهاد دانشگاه

دنیای ما تغییر کرده است. جهانی شدن، مشخصه‌ی آشکار دوران ما است. در این دنیا، دانشگاه‌ها نقش کلیدی سرمایه‌ی ملی را دارند. دولت‌ها، دانشگاه‌ها را چشمه‌های دانش نو، و نواندیشه‌پردازانی می‌دانند که می‌توانند افراد چیره‌دست بپرورانند تا در نوآوری فناوری سهم داشته باشند. بنابراین، جای شگفتی نیست که دانشگاه از حاشیه به مرکز توجه دولت‌ها جابه‌جا شده باشد. دولت‌ها، در دانشگاه سرمایه‌گذاری می‌کنند و در برابر، خواسته‌هایی دارند و فرایندهایی را برای رسیدن به خواسته‌شان به دانشگاه پیشنهاد و یا حتی تحمیل می‌کنند. در دو دهه‌ی گذشته، دستگاه‌های دولتی به این باور رسیدند که پیش‌نیاز موفقیت درازمدت در اقتصاد دانش‌بنیاد، آموزش و پژوهش‌های پُراندرونه اند و بخش بزرگ هر دو، در دانشگاه جایگزیده است. اجرای این دیدگاه، پیش‌ران‌های سیاست‌گزاری برای دوام و کارکرد دانشگاه شدند. رویارویی با چالش‌های آنی دنیای دگرنده، سیاست‌گزارها را وادار کرده است تا دانشگاه‌ها را همانند منابع سودآوری بدانند که در حل دشواری‌های روز، بسیار سودمند اند. در نتیجه، دانشگاه را منبع پر سود تولید محصول‌های تجارتی پنداشتند. این محصول، دانشجو را نیز شامل است. در کشور ما دانشگاه‌ها زیر فشار اند تا به تجاری‌سازی یافته‌های خود بپردازند. به بیان دیگر، سیاست‌گزارها از دانشگاه می‌خواهند تا به دشواری‌های روز و نیازمندی‌های آنی جامعه بپردازند. ما نیز این خواست را لازم می‌دانیم و به آن ارج می‌گذاریم. اما بر این هم پافشاری می‌کنیم که چنین سیاستی باید در چارچوب کارکرد گسترده‌ی سپهر دانشگاه فهمیده شود. من بر آنم که چنین نگاه عمومی سیاست‌گزارها به دانشگاه بر کج‌فهمی‌های جدی استوار است. فهمیدن نقش واقعی دانشگاه‌ها در جامعه‌های مدرن و ارتباط بین هدف‌ها و ابزارهای رسیدن به آنها، باید پیش از اعمال سیاست‌ها به خوبی فهمیده شوند. آنچه را که امروز پیش روی ماست، بیم رویارویی رویکرد سیاست‌گزارها به دانشگاه، با همان فرایندهایی است که دانشگاه را سودمند می‌کنند.

رویکردی را که سیاست‌گزارهای دولت در برابر دانشگاه برگزیده‌اند توانایی‌های دانشگاه برای دیدن آینده‌ی فرای دشواری‌ها و

مسئله‌های امروز را نادیده می‌انگارد و دانشگاه را در آماده‌سازی برای خردورزی و ایده‌سازی‌های لازم فردا ناتوان می‌کند. در اقتصاد دانش‌بنیاد، دانش مهمترین سرمایه است و پژوهش دانشگاهی یکی از برجسته‌ترین چشمه‌های تولید دانش نو است. سیاست‌گزارهای دولت این را می‌فهمند. شاید آنان بر اهمیت جامعه‌ی آموزش دیده هم آگاه باشند. به نظر می‌رسد که منظور آنها از جامعه‌ی آموزش دیده، افراد ماهری هستند که می‌توانند در برابر مجال‌ها و دشواری‌های **امروز** واکنش نشان دهند. این نگاهی کوتاه‌عمر و ابزاری به دانشگاه و دستاوردهای آن است.

درک دولت‌ها از دانشگاه این است که پژوهش، اساس اقتصاد دانش بنیاد است. پژوهش می‌تواند به نوآوری بینجامد و نوآوری فرارویش اقتصادی، کاستن از بی‌کاری، شکوه ملی و آسایش اجتماعی را به همراه خواهد داشت. دولت و سیاست‌گزارها با بهره‌گیری از امکان‌های تبلیغی خود، توانسته اند این نگاه حداقلی از کارکرد دانشگاه را به جامعه بباورانند که دانشگاه‌ها آفرینندگان دانش و نوآوری‌های زودرس اند و باید به طور مستقیم و برجسته، به همین کار بپردازند.

۲. پاسخگو بودن دانشگاه

در پیش‌برد این نگاه و قبولاندن آن به جامعه، سیاست‌گزارها به پاسخگو بودن دانشگاه در برابر جامعه انگشت می‌گذارند. در هر حال، دانشگاه‌ها از منابع عمومی و بودجه‌های دولتی استفاده می‌کنند و پاسخگو بودن آنها به جامعه بسیار مهم است، اما ارزشی را که دانشگاه‌ها برای جامعه پدید می‌آورند، در بسیاری از دایره‌های دولتی به خوبی فهمیده نمی‌شود. پرسش مهم این است که دانشگاه‌ها برای چه چیزی باید پاسخگو باشند؟ تا هنگامی که تصویر روشنی از آن چه که انجام می‌گیرد، وجود نداشته باشد، نمی‌توان فعالیت‌هایی را شناسایی کرد که قابل اندازه‌گیری و پایه‌های پاسخگویی اند. یکی از دشواری‌های اصلی در پاسخگو بودن دانشگاه‌ها در برابر جامعه، ارزش‌گذاری بیش از اندازه به سودبخشی آنی پژوهش است. متاسفانه، دانشگاه‌ها هم در این دام افتاده اند و آن را بیش از اندازه بزرگ کرده اند. دانشگاه‌ها در تلاش برای نشان دادن پاسخگویی خود، به اشتباه فرضی را پذیرفته اند که برودن‌داد اصلی آنها (راه‌یابی نتایج پژوهش به گستره‌های عمومی و تولید ارزش) مقاله‌های پژوهشی، ثبت اختراع و تجاری‌سازی یافته‌هایشان است. فراموش نکنیم که بخش بزرگی از پژوهش دانشگاهی ارتباط ناچیزی با نیازهای روزانه دارد؛ پژوهش دانشگاهی را باید آماده‌سازی و تولید دانشی پنداشت که در آینده‌های دور اهمیت خواهد داشت، آینده‌ای که هنوز آن را نمی‌شناسیم و در نتیجه، نمی‌توانیم بگوییم چه دانشی باید برای آن آفرید. دانشگاه‌ها فراموش کرده‌اند که اصلی-ترین روش انتقال دانشی که تولید می‌کنند، از راه فارغ‌التحصیل‌های آن به جامعه است. آنان بردارهای اصلی انتقال دانش اند. بنابراین، باید جدی‌تر به این بیندیشیم که با دانشجوهایمان چه باید بکنیم. تکیه کردن و پذیرفتن خواست‌های افراد عادی جامعه هم در قالب پاسخگو بودن دانشگاه به جامعه نادرست است. اگر از افراد عادی بپرسید که از دانشگاه چه می‌خواهند، خواهند گفت که به فرزندانشان آموزشی داده شود که بتوانند پیشه‌ی خوبی پیدا کنند و آسایش زندگی داشته باشند. در واقع، افراد عادی جامعه بر این باور اند که دانشگاه دروازه‌ی یافتن پیشه و فرار از بی‌کاری فرزندانشان است. این همان باوری است که بخش بزرگی از سیاست‌گزارها آن را به نادرستی به جامعه تلقین کرده‌اند. در جامعه‌ی ما، نادرستی این باور آشکارتر از آن است که نیاز به بازگشایی بیشتر باشد. انبوه فارغ‌التحصیل‌های دانشگاهی بی‌کار و آنهایی که سال‌ها در جستجوی کار مناسب ناکام مانده‌اند، نادرستی این باور را به رخ می‌کشند. پی‌آمدهای این باور عمومی به بی‌عدالتی‌های اجتماعی فراوان انجامیده است که مجال بازگشایی آنها در این نوشته نیست. می‌توان یک نکته را در این نوشته بیان کرد که باور نادرست افراد عادی جامعه از دانشگاه و برون‌داد پژوهشی آن، برآمده از هم‌زبانی بین سیاست‌گزارها و مدیران گماشته‌ی دانشگاه‌ها در تبلیغ

وجود سنجه‌ای برای ارزش‌گذاری به سودمندی دانشگاه در آفرینش دانش است.

به نظر می‌رسد که بسیاری از مدیرها و سیاست‌گزارها، بر این باور اند که بین تولید پژوهشی دانشگاه و تولید ناخالص ملی یک رابطه‌ی خطی وجود دارد. اگر این باور را بپذیریم، باید در گام بعدی فرض کنیم که تنها با پروراندن رشته‌های مهندسی و پزشکی است که تولید ناخالص ملی افزایش می‌یابد. این دیدگاه را وزیر علوم و فناوری دولت آقای روحانی با زبانی روشن در بسته‌بندی «دانشگاه نسل سوم» بیان می‌کند و هیچ جای تردید هم باقی نمی‌گذارد. از گفته‌های وزیر علوم، معاون پژوهشی و مدیر کل دفتر برنامه‌ریزی امور فناوری وزارت علوم در روز تجلیل از پژوهش‌گران برتر سال ۱۳۹۳ چنین برمی‌آید که می-خواهند دانشگاه‌ها و موسسه‌های هر استان را در یک دانشگاه ادغام کنند و رشته‌های مازاد را ببندند. تعریفی که از «رشته‌ی مازاد» ارائه می‌دهند آنهایی هستند که در امور صنعتی و کارآفرینی نیازی را برآورده نمی‌کنند. آنان از واژه‌ی «نسل سوم» دانشگاه، از دانشگاه «مهارت‌گرا»، نام می‌برند[۲]. در تیرماه ۱۳۹٦، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری طی نامه‌ی شماره‌ی ٦۷۵۰۷ به تاریخ ۹٦/٤/۳۰ «برنامه‌ی اشتغال فراگیر» را که پرداخته‌ی وزیران امور اقتصادی و دارایی(علی طیب‌نیا)، تعاون، کار و رفاه اجتماعی(علی ربیعی)، رییس سازمان اداری و استخدامی کشور (جمشید انصاری)، رییس بانک مرکزی (ولی‌الله سیف)، رییس سازمان برنامه و بودجه‌ی کشور (محمدباقر نوبخت)، رییس هیئت عامل صندوق توسعه‌ی ملی (احمد دوست حسینی) و معاون هماهنگی و نظارت معاون اول رییس جمهور (رضا ویسه) است و در هیئت وزیران به تاریخ ۱۳۹٦/٦/۳۱ به تصویب رسیده بود، به دانشگاه‌ها اعلام کرد. در ماده ۹ این ابلاغیه آمده است

به منظور متناسب‌سازی تحصیل و اشتغال، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری مکلف است با همکاری وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی تا پانزدهم تیرماه ۱۳۹٦ نسبت به تنظیم سازوکار اجرایی موارد ذیل اقدام و گزارش اقدامات به عمل آمده و عملکرد آن را به دبیرخانه ستاد و کارگروه ملی تخصصی مدیریت و راهبردی توسعه اشتغال پایدار ارائه نماید:

- توسعه دوره‌های کارآموزی و کارورزی در دوره‌های آموزش عالی
- تعریف دوره‌های آموزش تکمیلی در چارچوب نظام صلاحیت حرفه‌ای و ارائه گواهینامه‌های سطوح مهارتی و تخصصی.
- فراهم کردن شرایط برای اجرای آموزش‌های عملی و کاربردی در محیط‌های کار و کارگاهی
- رتبه‌بندی دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی برمبنای میزان اشتغال‌پذیری فارغ‌التحصیلان
- جهت‌دهی به یارانه دانشگاه‌ها بر مبنای میزان اشتغال‌پذیری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در دوره‌های کارورزی
- نظارت بر دوره‌های آموزشی کاربردی برگزار شده در محیط‌های دانشگاهی با رویکرد افزایش اشتغال‌پذیری

توجیهی که در پس این دستور نهفته است، واگذاری پی‌آمدهای برآمده از ناتوانی‌ها و تدبیر اندیشی‌های ناروا بر دوش دانشگاه است و بر باوری ساده‌انگار استوار است که دانشگاه می‌تواند دشواری آنی بی‌کاری را حل کند. گفتم این باور ساده‌انگاری است، زیرا پیچیدگی‌های فرایند نوآوری فناوری و آموزش آن را نمی‌شناسد و بر اثرهای ژرف و برجسته‌تر دانشگاه آشنا نیست. این نگاه، دانشگاه را از اثرگذاری‌های ماندگار و بنیادی بر اقتصاد، رویانش فرهنگی و اجتماعی بازمی‌دارد و سرانجام به جامعه‌ای شکننده‌تر و ناتوان‌تر می‌انجامد. این دستور از دانشگاه‌ها می‌خواهد نوعی مهارت موجود را به دانشجو بیاموزند و

---

[۲] سخنرانی دکتر فرهادی، وزیر علوم، سخنرانی دکتر کریمیان، مدیر کل دفتر برنامه‌ریزی امور فناوری در سالن اجلاس سران، سایت خبری وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۲٦ آذر ۱۳۹۳. هم‌جنین، سخترانی دکتر فرهادی، وزیر علوم در دانشگاه گیلان، سایت خبری وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۳۰ دی ماه ۱۳۹۳، بازهم نگاه کنید به سایت خبری وزارت علوم، ۷ بهمن ۱۳۹۳.

امیدوار است که دانشجو پس از فارغ‌التحصیل شدن، با مهارت خود پیشه‌ای خواهد یافت. نویسندگان این دستور وضعیت پیش‌رو را نمی‌بینند که انبوه فارغ‌التحصیل‌های با مهارت‌های مهندسی بی‌کار اند و از تحلیل پیش‌آمدن این شرایط ناتوان اند.

دانشگاه‌ها اگرچه نقش بنیادی در پایداری جامعه و پیش‌رفت اقتصادی دارند، اما ابزارهای ساده‌ی مهندسی جامعه نیستند. دانشگاه‌ها همواره دانشجوهای توانمند پرورانده‌اند که می‌توانند از انجام پیشه‌ی خود برآیند. مشکل این نیست، بلکه دشواری در این است که مهارت‌های مورد نظر بخش‌نامه‌ی یاد شده‌ی هیئت وزیران، دانش و مهارت کهنه‌ی دیروز است و به یقین فردا وجود نخواهند داشت. آنها هنوز به سوددهی زودرس می‌اندیشند. آنان یا نمی‌دانند و یا نمی‌پذیرند که وظیفه و پاسخگو بودن دانشگاه در تولید اندیشه و پافشاری در آموزشی است که دانشجوهایی را می‌پروراند تا بتوانند در پیشه‌هایی بدرخشند که هنوز وجود ندارند. دانشجویانی که در آنها خلاقیت، اندیشیدن، و عادت به ارزیابی منطقی نهادینه شده باشد تا بتوانند با پیشه‌ها و فناوری و صنعت‌های تازه کنار بیایند.

پی‌آمدهای زیان‌آور این اندیشه‌ی نادرست فراوان اند. برخی را برشمردم. اما ناگزیرم به یکی دیگر از کاستی‌های آن پافشاری کنم: تصمیم به اولویت بندی پژوهش و مهارت‌گرایی، علوم انسانی و علوم پایه را به حاشیه می‌راند. هر دوی این شاخه‌های اصلی آکادمی، در تاریخ پیش‌رفت‌های انسانی نقش برجسته داشته‌اند و امروز هر دو شاخه با کاهش نگران کننده‌ی دانشجو روبرو هستند. به نظر می‌رسد که برای سیاست‌گزاران، این شاخه‌ها در قرن ۲۱ چندان جایگاهی ندارند. چنین نگاه یک‌سویه و سطحی، یا خردورزی و اندیشه‌پروری را تولید دانشگاهی نمی‌شمارد و یا از آن بیزار است. همین رویکرد هم در چند سال اخیر ناکارآمدی خود را نشان داده است: تعداد داوطلب‌های شرکت در آزمون سراسری رشته‌های ریاضی در سال ۱۳۹۵ بیش از ۲٤۰۰۰۰ نفر بود که از آن میان ۱۸۰۰۰۰ نفر تعیین رشته کرده اند. در سال ۱۳۹٦ تعداد شرکت‌کننده‌های آزمون سراسری در شاخه‌ی ریاضی به حدود ۱٤۰۰۰۰ نفر کاهش یافت. بنا به گفته‌ی معاون سازمان سنجش و آموزش کشور، از این تعداد کاهش یافته تنها هشتاد و چند هزار نفر رشته‌ی تحصیلی انتخاب کردند و از این تعداد بخش بزرگی به سراغ رشته‌های مهندسی رفتند. بدون علوم پایه، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، زمین‌شناسی و غیره، و فهمیدن سازوکارهای طبیعت، فناوری نو شکل نمی‌گیرد. بدون علوم انسانی پویا، بیماری‌های اجتماعی نه تنها بهبودی نمی‌یابند، بلکه شناسایی هم نمی‌شوند.

۳. از دانشگاه چه می‌خواهند؟

گفته می‌شود که وظیفه‌ی دانشگاه «تولید دانش سودمند است». اما سودمندی دانش امری نسبی است: بخشی از آن، سودمندی کاربردی است، بخش دیگرش، بهبودی بخشیدن به شرایط انسانی دنیایی است که در آن می‌زییم و بخشی آماده‌سازی در برابر چیزهایی است که هنوز نمی‌دانیم آیا دانشی که می‌پرورانیم برای آن سودمند خواهد بود یا نه. بی‌شک، دانشگاه‌هایی که بر اصول بنیادی نهاد دانشگاهی پایبند مانده‌اند، در این راه بسیار موفق بوده‌اند. اما شرایط موفقیت دانشگاه خیلی خاص است. دانشگاه کارخانه‌ای با تولید یا محصول مشخص نیست که با استاندارد کردن فرایند تولیدش، محصول با صرفه به بازار بفرستد. برون‌دادهای دانشگاه طیفی گسترده است: با پژوهش، امکان‌های نو می‌آفریند. با آموزش، انسان‌های نو می‌سازد. تقابل و برهم‌کنش تنگاتنگ این دو، به فراورش توانایی‌هایی می‌انجامد که پذیرش آنها نه تنها پاسخگوی نیازهای آنی است، بلکه، با پروراندن اندیشه و نیز مردمانی خردورز، شکل دهنده‌ی آینده‌ی هنوز ناشناخته است و می‌تواند در این آینده‌ی ناشناخته تاب آورد و در برابر چالش‌های آن پاسخگو باشد.

نقش واقعی دانشگاه‌ها در جامعه‌های مدرن و رابطه‌ی آنها با رویکردها و پی‌آمدها باید پیش از اجرای دستورالعمل‌های دولتی

فهمیده شود. خطر در این است که رویکرد امروزی دولت به دانشگاه، درست همان فرایندها و کارکردهایی را به چالش می-کشد و آنها را نادیده می‌گیرد که همواره جامعه به آن بالیده است. نگاه دولت به دانشگاه، توانایی‌های را که دانشگاه به یاری آنها، می‌تواند فراتر از نگرانی‌های روز حکومتی را ببیند و جامعه را برای آینده آماده کند، محدود و نابود می‌کند و از دانشگاه به جز نام، چیز دیگری باقی نمی‌گذارد.

بحث درباره‌ی سوگیری پژوهش و دانشگاه در راستایی رانده شده است که چگونه به نیازهای اقتصادی امروزی پاسخ دهد. از گزاره‌ها، دستورها و نگاه وزارت‌خانه‌ها و مدیران دولتی برمی‌آید که نگاه آنها به دانشگاه در سه وظیفه خلاصه می‌شود

۱. وظیفه‌ی دانشگاه فراهم کردن شرایط رشد اقتصادی است.

۲. رابطه‌ی مستقیمی بین پژوهش‌های کاربردی در دانشگاه و رشد اقتصادی وجود دارد که با تجاری سازی نوآوری علمی و فناوری شدنی است.

۳. همبستگی مستقیمی بین رشد اقتصادی، آسایش اجتماعی، کاستن از بی‌کاری و پژوهش‌های علمی و فناوری دانشگاهی وجود دارد.

این‌ها برآمده از سیاستی است که بر پایه‌های نااستوار بنا شده است. سیاست‌گزارها در برداشت خود از ارتباط بین جهانی شدن اقتصاد و دانشگاه، به الگوی ساده‌سازی پناه بردند. آنان نتوانستند رابطه‌ی پیچیده‌ی بین کارکرد دانشگاه و ساختاری که به نوآوری فناوری می‌انجامد، رابطه‌ی منطقی برقرار کنند.

در نتیجه، دولت در برابر پشتیبانی مالی جامعه، وظیفه‌ی اصلی دانشگاه را به درگیرشدن در فعالیت‌هایی محدود می‌کند که به سودمندی اقتصادی مربوط اند. بنابراین، تنها آن گروه از پژوهش‌هایی که در خدمت منافع آنی ملی باشند، قابل پشتیبانی اند.

یکی از پی‌آمدهای مستقیم این نگاه، رویش قارچی بنگاه‌هایی به نام دانشگاه در ۲۰ سال گذشته شد. من به راستی نمی‌دانم کدام منطق در پس این تصمیم خوابیده بود. اگر ابزارهای اجرای آن بر اساس اصول بنیادی دانشگاه فراهم می‌بود، این سیاست می‌توانست در پرورش جامعه‌ی آموزش دیده سودمند باشد. اما به نظر می‌رسد که، دست‌کم در گام‌های بعدی، از آن برای به تاخیر انداختن موج بی‌کاری استفاده شد. امروز ناکارآمد بودن آن بر همگان، از جمله بر دولت، آشکار است. نه بی‌کاری کاهش یافت و نه جامعه‌ی دانش‌بنیاد شکل گرفت. از این رو است که اینک وزارت علوم، تحقیقات و فناوری برآن است که بخش بزرگی از این «دانشگاه‌های» قارچی را برچیند. این در گفته‌های وزیر علوم، آقای دکتر فرهادی و معاون‌هایش، به خوبی آشکار است.

افزایش فزاینده‌ی دشواری‌های اجتماعی که نتیجه‌ی تغییرهای تند درهدف‌های دنیای ماست، دولت را بر آن داشت که نگاه خود را به پژوهش متمرکز کند. سیاست‌گزارها بدون این که درک روشنی از پژوهش و فرایند پیچیده‌ی آن داشته باشند، دانشگاهیان را به «تولید مقاله» واداشتند. آنها در «پژوهش» و برون‌داد آن، به دنبال یافتن پاسخ بر دشواری‌های اقتصادی و اجتماعی روز خود بودند. در نتیجه، حجم «پژوهش»های سطحی و بی‌اندرونه، رشد فزاینده‌ای یافت و افزون بر هزینه‌های مالی، هزینه‌های معنوی و اخلاقی را بر جامعه تحمیل کرد. هزینه‌های سنگین پژوهشی به نام «پروژه‌های ملی» به برخی دانشگاه‌ها سرازیر شد، بی آنکه بازدهی مشخصی داشته باشند.

دولت درکی سطحی از رابطه‌ی بین رشد اقتصادی و دانشگاه را به نمایش گذاشت. جهانی شدن اقتصاد زاده‌ی پیش‌رفت علمی و فناوری ارتباطات است که سرعت و جهان‌گیری آن بخش بزرگی از مردم را که فناوری را نمی‌فهمند، حیرت‌زده کرد. این که جهانی شدن پی‌آمد این فناوری است یا نسخه‌ی جدیدی از امپریالیسم قرن نوزده، چندان اهمیتی ندارد. چیزی را که سیاست گزارها دیده اند، توانایی‌های فناوری‌های نو و تهدیدی است که بر نظم اقتصادی دارد. در نتیجه، آنها ارتباط سطحی بین فناوری

و دانش برقرار کردند و سپس بین دانش و دانشگاه، مکان آشکاری که در آنجا پول ملی برای دانش هزینه می‌شود، پیوندی یافتند. چنین شد که سیاست‌های دخالت در امور دانشگاه با هدف حل دشواری‌های اقتصادی شکل گرفت.

سیاست گزارها، برای این که بتوانند دانشگاه‌ها را در راستای این هدف سطحی با خود همراه کنند، به دانشگاه‌ها و دانشگاهیان، در قالب ارتقاء مرتبه‌ی علمی و تضمین امنیت شغلی، رشوه دادند. دانشگاه‌ها سیاست‌های دولت را همه‌ی واقعیت پنداشتند، بدون این که بینش روشنی از خودشان، جایگاه و خاستگاه‌شان، و هدفشان نشان دهند. آنان به جای پذیرش رشوه و دیدن منافع شخصی خود، می‌بایست می‌کوشیدند تا هدفی مشترک و پذیرفتنی را پیشنهاد کنند، به پرسش‌های پیش رو، پاسخ‌های منطقی خود را ارایه می‌کردند. به طور مشخص، دانشگاه می‌بایست از خود می‌پرسید چه گونه آموزشی باید به دانشجوهایش بدهد، کدام پژوهش‌ها را برجسته کند و چگونه دانشگاه می‌تواند در نوآوری که در گذشته گستره‌ی خصوصی صنایع بود، سهم داشته باشد. نه سیاست‌گزارها و نه جامعه‌ی دانشگاهی نتوانستند واقعیت بنیادی عمل‌کرد دانشگاه در جامعه را دریابند. گزاره‌ی «دانش سودمند» چشم در کاربردهای آنی دارد. اما دغدغه‌های فکری امروز در مقایسه با فرداها، کوتاه بینی و زودگذر اند. دانش، اندیشه و فناوری مورد نیاز آینده ناشناخته اند و تلاش‌های تاریخی برای پیش‌بینی آنها ناموفق بوده اند. همانگونه که آهنگ تغییرهای علمی، فناوری و نوآوری‌های اجتماعی نفس‌گیر بوده است و زندگی ما را به گونه‌ی غیرقابل پیش‌بینی تغییر داده‌اند، در آینده هم این‌گونه خواهد بود. دانشگاه‌ها در گرایه‌ی آزاداندیشی و نوآوری خود، منبع حیاتی برای آینده و غافل‌گیر نشدن در برابر آن اند. سیاست‌هایی که بر دانشگاه تحمیل می‌شوند، بر فرضِ پیش‌بینی پذیر بودن آینده یا ایستا بودن جامعه استوار اند. دانشگاه برای برشمردن تعداد مقاله‌های سال آینده نیست، حتی برای این نیست که نگران باشد، فارغ‌التحصیل‌هایش به کجا رسیده اند. دانشگاه برای آموزش تمام عمر است، آموختنی که میراث هزارساله را منتقل می‌کند، آموزشی که آینده را می‌سازد. دانشگاهی که خود را آماده می‌کند تا تنها به نیازها و خواست‌های امروز پاسخ دهد، دانشگاهی است که به تاریخ خود گوش نمی‌کند. تاریخ هنگامی که با وجدان روشن نوشته می‌شود، به روشنی نشان می‌دهد که مردم در انتظارهایشان از روی دادها اشتباه می‌کنند. حتی در گستره‌ی فناوری، پیش‌رفت‌هایی که تنها چند سال فاصله داشتند، از چشم انسان‌ها به دور ماندند. بیشتر آنها از پژوهش‌هایی که برای هدف‌های دیگر انجام می‌گرفت، به طور ناگهانی سر برآوردند و پیش‌بینی کنندگان نوآوری-های فناوری در آینده، کاملا ناتوانی خود را در دیدن آنها به نمایش گذاشتند. برای نمونه، در سال ۱۹۳۷ روزولت، رییس جمهوری وقت آمریکا، گروهی را برگزید تا در باره‌ی نوآوری‌های تکنولوژیکی که ممکن است در سی سال بعد پدید آیند، به او مشاوره بدهند. این گروه، نه تنها فناوری‌های غیر واقعی را شناسایی کردند، بلکه انرژی هسته‌ای، لیزر، کامپیوتر، ماشین زیراکس، موتور جت، رادار، آنتی بیوتیک‌های جدید، داروهای پزشکی، رمزگشایی ژنتیکی و بسیاری چیزهای دیگر را ندیدند و نامی از آنها نبردند. سی سال پیش، دانشمندانی را که تغییرهای آب و هوایی را بررسی می‌کردند، بی‌زیان، اما بی‌ربط و غیر ضروری پنداشتند. یافته‌های آنها فرایندهایی را آشکار کرد که امروز اثرهای زیان‌بارشان را برای بقای جامعه‌ی بشری تهدید کننده می‌شماریم. جانشین‌های این اندیشمندان «بی‌زیان» و پژوهش‌های «بی‌ربط» در این که چگونه می‌توان با شرایطی که دگرگونی‌های محیط زیستی و گرمایش زمین در همه‌جای دنیا به وجود آورده است، می‌توان کنار آمد، امروز نقش مهمی را بازی می‌کنند.

با وجود در پیش چشم بودن آموزه‌های همین گذشته‌ی نزدیک، جای شگفتی است که بخش بزرگی از اندیشه درباره‌ی دانشگاه، تنها به دشواری‌های آنی می‌پردازد. این با اثرهای پایدار که دولت باید در درازمدت از دانشگاه انتظار داشته باشد و به آنها امید ببندد، در رویارویی است. از کاشت نهال یا دانه‌ی درخت تا برداشت محصول فاصله‌ی زمانی چشم‌گیری وجود دارد.

چیزی را که سیاست‌گزارها و دولت مردان و دولت زنان درباره‌ی دانشگاه نفهمیدند، بنیاد کارکرد دانشگاه است. من می‌پذیرم که سهم بنیادی دانشگاه در سلامت جامعه در آفرینش و گستراندن «دانش سودمند» و یاری کردن به نهادهای دیگری در کاربردی کردن آن است. اما بیش‌تر وقت‌ها، تعریف «سودمندی» به برداشتی تنگ انجامیده است. از گفتار بالا باید روشن باشد که «دانش سودمند» تنها آن دانشی نیست که پایه‌های فناوری و مهارت‌هایی لازم برای پیش‌رفت اقتصادی است. دانش سودمند و مهارت‌های برآمده از آن، حاصل توانایی‌های ژرفی است که سیاست‌گزارها ارزش واقعی به آن نمی‌دهند و این روزها حتی دانشگاه‌ها که باید پاس‌دار آن باشند، در بستر سطحی «سودمندی» معنی می‌کنند. این توانایی در ژرفای نقش بنیادی دانشگاه برای آفرینش دانش و انتقال آن به نسل‌های آینده جای دارد.

۵. اثر دانشگاه در جامعه

اینک زمان آن است که ببینیم تاثیر و سهم دانشگاه در جامعه چیست و با توجه به نقش تاریخی دانشگاه در آموزش و پژوهش چگونه به آنها می‌رسد. هم‌چنین، واکنش دانشگاه به اولویت‌های روز و نقشش در نوآوری چگونه برآورده می‌شود. ناگفته پیدا است که اینها همه‌ی آن چیزهایی نیست که دانشگاه انجام می‌دهد یا می‌تواند انجام دهد، اما در حال حاضر بخش اصلی تمرکز دانشگاه و بحث‌های پیرامون آن اند.

۵-۱ آموزش

هدف و نقش دانشگاه آماده کردن دانشجوها برای پیشه‌ی خاص نیست، بلکه آماده کردن دانشجو برای زیستن در دنیای پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی است. در این دنیا، فارغ‌التحصیل‌های دانشگاهی ناگزیر اند با واکنش‌های مناسب به وضعیت‌ها، چالش‌ها و مجال‌هایی که نمی‌توان پیش‌بینی کرد، از آنها سود ببرند. بنابراین، دانشگاه‌ها باید دانشجوهایی را بپرورانند که در برابر ناهمواری‌ها با خردورزی تاب بیاورند، دشواری‌ها را ارزیابی و پاسخ‌های منطقی برای آنها بیابند، اعتماد به نفس داشته باشند و مسئولیت تصمیم‌های خود را بپذیرند. لازمه‌ی آن، یادگیری پیوسته، ارج‌گذاری به روش‌های معین اندیشیدن و داشتن دیدگاهی باز و انسانی است. برای رسیدن به این هدف، فرهنگِ آموزش و پژوهش فراگیر مهم است، زیرا سبب می‌شود تا دانشگاه‌ها به جای تدریس کردن به «آموختن» بپردازند، به جای بیان ادعاها و بازگویی یافته‌ها، «بحث و استدلال» را جایگزین کنند. اهمیت این رویکرد، امروز آشکارتر از همیشه است، زیرا، به یاری فناوری روز ، منابع فراوانی برای یافتن آگاهی‌های موجود، به‌سادگی در دست‌رس همگان اند. آسانی یافتن منابع، به تقریب در باره‌ی هر چیز، وظیفه‌ی ناخواسته‌ی دیگری را بر دوش دانشگاه می‌گذارد. دانشگاهیان به جای تدریس (بازگویی) آنچه وجود دارد و در دست‌رس همگان است، اینک باید دانشجوها را یاری و راهنمایی کنند تا توان ارزیابی کیفیت و درستی این آگاهی‌ها را به‌دست آورند و آن را با اندیشیدن مستقل به دانش و بینش تبدیل کنند. دانشگاه خوب جایی است که محیط شورانگیر دارد، استادهای علاقمندی دارد که می‌توانند در چیدمانی انباشته از آفرینش دانش نو و کاربردهای آن، شور و انگیزش در دانشجو به وجود آورد. سودمندی این گونه یادگیری فراتر از تدریس مطالبی است که به سادگی در دست‌رس اند و خیلی زود کهنه می‌شوند. هدف آموزش دانشگاهی پرورش ترازمند و همه‌جانبه‌ی دانشجو است. دست‌یابی به این دستاورد نیازمند به کارگیری معیارهای دقیق ارزش‌های دانشگاهی، پذیرفتن ویژگی‌های عمومی مانند کنجکاوی، درست‌کاری و دلیری، پافشاری بر گواه به جای قدرت و ادعا است. دانشگاه نه تنها باید نگران یادگیری دانشجوهایش باشد، بلکه باید نگران چگونگی یادگیری آنها هم باشد. بخش بزرگی از

آموزش دانشگاهی به انتقال آگاهی‌های از پیش انباشته شده می‌گذرد. حتی در آموزش‌های مهندسی که بیش‌تر به پیشه‌های آنی می‌پردازند، آموزش کم‌تر از آن است که باید باشد. این وضعیت سبب شده است که فارغ‌التحصیل‌ها نتوانند در وضعیت‌های نایقین یا در رویارویی با مسئله‌های جدی، درست بیندیشند و راه‌های برون رفت را بیابند. دلیل آن، ناتوان ماندن دانشگاه‌ها در رودررو کردن دانشجو با نایقینی‌ها، با موضوع‌های ژرف زیرساختی و بستر جریانی آنهاست. نقش دانشگاه همواره آموختن اندیشیدن بوده است. نسل‌ها از پس نسل‌ها، دانشگاه دانشجوهایش را وادار کرده است که بیندیشند. دانشگاه‌ها این کار را با تربیت استعداد دانشجوها در فهمیدن و جستن مفهوم‌ها پیش می‌برند. این فرایندی است که با آن، دانشجوهای جوان می‌آموزند تا توصیف‌ها و تفسیرهایی را که به آنها عرضه می‌شود، به چالش بکشند. انبوه آگاهی‌هایی را که به خوردشان داده می‌شود به گزاره‌ای تحلیلی کاهش دهند. این آموزش پرسش‌گری و انتزاعی‌سازی است. به آنها آموخته می‌شود که چگونه عناصر سودمند را در حل یک مسئله تشخیص دهند. آنها به طور فزاینده می‌آموزند تا مسئله‌ها را برای خودشان شناسایی کنند و با بحث‌های جدی و تحلیلی که با داده‌های واقعی پشتیبانی می‌شوند، حل کنند. آنها یاد می‌گیرند که از پیچیدگی‌ها سرخورده نشوند، بلکه با دلیری و توانایی‌هایی که به‌دست آورده اند، این پیچیدگی‌ها را بازگشایی کنند. آنها می‌آموزند که معنی واقعی گزاره‌ها و موضوع‌ها را بیابند: واقعیت را از به ظاهر واقعی تشخیص دهند، درستی آنچه را که به نام دانش به خوردشان داده شده است، دوباره برای خودشان بیازمایند. این‌ها کیفیت‌های بسیار شخصی است، اما هم‌چنین کیفیت‌های اجتماعی هستند، زیرا آنها برتری‌های فردی است که هر جامعه‌ای برای شهروندان خود نیاز دارد. دانشگاه جایی است که می‌تواند به اندازه‌ی کافی شهروندهای با این کیفیت‌ها و توانایی‌ها تولید کند تا راهنما و پیش‌روان جامعه باشند.

بسیاری از ویژگی‌ها که دولت‌ها، دست‌کم در ظاهر، خواهان آن اند، مانند کارآفرینی، مدیر بودن، آینده‌نگر بودن، کسانی که بتوانند کار گروهی انجام دهند، بتوانند مهارت‌های خاص تکنیکی را به‌طور موثر به کار بگیرند، جنبه‌های اصلی آموزش دانشگاه نیستند، بلکه برآمده از کیفیت‌های بنیادی‌تری اند که در بند بالا برشمردیم. بنابراین، این‌ها نکات و کیفیت‌هایی هستند که باید مدیریت‌های دانشگاه‌ها و سیاست‌گزاران در زنده کردن و زنده نگه‌داشتن‌شان بکوشند. آنچه را که امروز سیاست‌گزارها از دانشگاه می‌خواهند و مدیریت‌های گماشته در برآورده کردن آنها می‌کوشند، یعنی توانایی‌هایی که به رشد اقتصادی و حل دشواریهای روز یاری می‌کنند، بخش کوچک و ثانوی از برون‌داد دانشگاه اند و تنها در سایه‌ی فهمی ژرف برآورده می‌شوند. برون‌دادهای ثانوی دانشگاه به نادرستی در جایگاه دانش سودمند جای داده شده اند. دانشگاه باید کُنایی خود را از دریچه‌ای فراخ و با هوشمندی بازخوانی کند.

آیا دانشگاه باید توان و اعتبار خود را در آموزش دادن رشته‌های پزشکی و مهندسی که فرض می‌شوند موتور اقتصاد دانش بنیاد اند، هزینه کند؟ ما مبنایی بر آن نمی‌شناسیم. هم‌چنین، دانشگاه نباید طیف رشته‌ها، یا برنامه‌های خود را در گستره‌هایی که می‌تواند به یافته‌های نو بیانجامد، بر اساس نوسان تعداد دانشجوها یا تشنگی و خواست عموم و یا امکان‌های اشتغال تنظیم کند. درک ما از خود و طبیعت و به کارگیری آنها، ابزارهای پیش‌رفت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی اند. فهمیدن گذشته، فهمیدن کیهان پیرامون، فهمیدن رابطه‌های اجتماعی، و خویشتن مادی، نیازمندی به ادبیات، هنر، تلویزیون و بهره‌گیری از وقت-های آزاد، همه حلقه‌های زنجیره‌ی بهم پیوسته اند که برای جامعه‌ی سالم و آگاه لازم اند. افزون بر این، فرایندهای نوآوری هم که به رویش اقتصادی می‌انجامد، در عمل از کلیت این گستره‌ی فهمیدن‌ها الهام گرفته می‌شود و نه از یک بخش آن.

این روزها نغمه‌ای نواخته می‌شود که دانشجو را مشتری می‌بیند و دانشگاه را دکان‌دار می‌نامد. بسیاری از دانشگاه‌ها به طور روشن و یا ضمنی آن را پذیرفته اند. این بازتعریف، فرض می‌کند که بین دریافت کنندگان مهارت فنی خاص و به‌کار گیری آن

در نقشی معین در اقتصاد روز، رابطه‌ی مستقیم وجود دارد. این برداشت، رابطه‌ای قراردادگونه بین مشتری و دکان‌دار می‌بیند، مانند قراردادی که با بنگاه آموزش رانندگی بسته می‌شود تا رانندگی آموخته شود. این نگاه، رابطه‌ی بی‌پایان و اغلب دگرگون کننده‌ی بین دانشگاه و دانشجو را ویران می‌کند، رابطه‌ای که به دانشجو رضایت فردی می‌دهد و او را برای رویارویی با تغییرها و چالش‌ها آماده می‌کند. نگاه تجاریِ یک بعدی به دانشگاه، ویران کردن نقش دانشگاه در آفرینش آگاهی، در نوآوری، در آموزش خردورزی، هنر و زیبایی‌شناسی را هدف می‌گیرد.

۵-۲ پژوهش

همان‌گونه که در آغاز این نوشته گفتم، پژوهش بخش جدا نشدنی کارکرد دانشگاه است و در همراهی با آموزش است که معنی دانشگاهی می‌یابد. پژوهش جدا از آموزش دانشگاهی بی‌معنی است و جایش در پژوهش‌گاه است. پیروزمندی پژوهش در علوم، علوم انسانی یا علوم اجتماعی به فرهنگ و نگرش فردی بستگی دارد که کنجکاوی، کاویدن راستی، آفرینندگی و نبوغ را گرامی می‌شمارد. این ها هم‌چنین ارزش‌هایی هستند که برای فرایندآموزش دانشگاهی کلیدی اند. این ارزش‌ها در فضایی دست‌یافتنی اند که آکنده از پژوهش و آزاداندیشی است. انتقال آن‌ها به جامعه، با فارغ‌التحصیل‌هایی که این ارزش‌ها را درونی کرده‌اند، سهم بنیادی دانشگاه در شکل‌دهی فرهنگی زاینده است.

پژوهش دانشگاهی نه تنها چارچوبی برای نقشِ آموزشی آن فراهم می‌کند، بلکه دانشگاه‌ها نشان داده اند که به ویژه، برای پژوهش‌های بنیادی ارزان‌ترین جا هستند. یک دلیل شاید این باشد که دانشگاه جای سلسله مراتبی نیست و دانشجویان جوانی دارد که در همین دانشگاه‌ها می‌آموزند که بدون داوری قبلی، پذیرای آزمودن درستی ایده‌های نو اند. دانشگاه با پژوهش‌گاه-های تخصصی که در آرامش و سکوت، بدون مسئولیت‌های کلاسی و اداری، به ماموریت خاصی می‌پردازند، فرق دارد. گرایش دانشگاه به پژوهش‌های بنیادی که به بررسی بنیادهای پدیده‌ها می‌پردازد، با نقش آموزشی آن در برانگیزش خردورزی و نواندیشی، هماهنگ است. دانشگاه‌ها، به ویژه دانشگاه‌های جامع، بازه‌ی گسترده‌ای از دانش در اختیار دارند و از این نظر، نهادهای یگانه اند. در نتیجه، این امکان را دارند که به تندی چیره‌دستی‌های خود را درآمیزند و به موضوع‌های میان رشته‌ای و کاربردهای مهم آن بپردازند و به نیازهای کوتاه مدت دولت و جامعه پاسخ دهد، و نیز راه‌های نو و دور از انتظار «فهمیدن» را بیابد.

۵-۳ نوآوری

پیش‌تر گفتم که درک نادرست سیاست‌گزارها از کارکرد دانشگاه، آنها را به سویی رانده است که می‌پندارند دانشگاه موتور نوآوری و فرارویش اقتصادی است. در نتیجه، با تلاشی باور نکردنی می‌کوشند دانشگاه‌ها را بر آن وابدارند. پرسش جدی این است که تا چه اندازه این نگاره درست است؟

هنوز می‌توان در نگاه سیاست‌گزارها رد پای داستان کهنه‌ی برتری «پژوهش کاربردی» بر پژوهش بنیادی را سراغ گرفت. درک آنان از «پژوهش کاربردی» نوآوری فناوری و تجاری‌سازی آن است. به‌روشنی دیده می‌شود که سیاست‌گزارها در توصیف و برقراری ارتباط بین واژه‌های «دانش»، «فناوری» و «تولید و تجاری‌سازی» دچار سردرگمی اند. جای شگفتی است که در بخش بزرگی از دانشگاهی‌های جوان‌تر و رمانتیک هم این سردرگمی وجود دارد. بنابراین، بگذارید توصیف کوتاهی از این واژه‌ها بیاورم تا بتوانم به روشنی از آنها استفاده کنم.

تفاوت میان «دانش»، «فناوری» و «تولید و ساخت» را می‌توان با برون‌داد هر یک از این فعالیت‌ها سنجید. هدف دانش علم فراهم کردن دانش درباره‌ی پدیده‌های طبیعی است. برون‌داد «فناوری» تولید فرایندها ،روش‌ها و نمونه‌های ابزاری است. برون‌داد تجاری‌سازی، تولید در مقیاس بزرگ و بر اساس نیاز بازار است. دانشمندها، تکنولوژیست‌ها و کارآفرین‌ها سه گروهی اند که در هر یک از این سه شاخه فعال اند. به جز چند نمونه‌ی چشم‌گیر، این سه گروه از فعالان، افراد کاملا متفاوت اند: انگیزه‌های آنان متفاوت است، توانایی‌ها و چیره‌دستی‌ها و روش‌های متفاوت دارند و از همه مهم‌تر از پیش‌زمینه و آموزش‌های متفاوت برخوردار اند.

چند نمونه شاید روشن‌گر باشند. من با لیزر آغاز می‌کنم، چیزی که امروز در فروشگاه‌ها، بانک‌ها، بیمارستان‌ها و بسیاری جاهای دیگر استفاده می‌شود. ایده‌ی نخستین آن را اینشتین در سال ۱۹۱٦ بیان کرد. در سال‌های ٦۰-۱۹٥٤ پژوهش‌های چارلز تاونز و گوردون گولد از دانشگاه کلمبیا سرانجام به نتیجه رسید. چارلز تاونز و آرتور شاولو یافته‌های خود را در سال ۱۹٥۸ انتشار دادند. دانشگاه کلمبیا، یا تاونز و شاولو اگرچه فیزیک لیزر را یافتند، اما نخستین دستگاه لیزر را تئودور میمن از آزمایشگاه شرکت بزرگ هیوز در ۱٦ ماه مه ۱۹٦۰ ساخت. چند هفته پس از آن آزمایشگاه‌های بل در نیوجرسی و شرکت TRG (Technical Research Group) دست به کار شدند و ابزاری را که میمن ساخته بود، باز تولید کردند. شرکت‌های تجاری بزرگ امروز که به تولید ابزار لیزری می‌پردازند، نهادهایی جدا از دانشگاه کلمبیا هستند.

فراویش کامپیوترها هم اینگونه بوده است. نخستین ابزار محاسباتی مدرن و قابل برنامه‌ریزی که امروز کامپیوتر می‌نامیم در دانشگاه‌های پنسیلوانیا (ENIAC) و کمبریج (EDSAC) ساخته شدند. ریاضی‌دان‌ها و فیزیک‌پیشه‌های بزرگی در پرورانش آن نقش داشتند، اما نه دانشگاه پنسیلوانیا و نه کمبریج شرکت‌های تولید کننده‌ی کامپیوتر نیستند.

نمونه‌های فراوان دیگری را هم می‌توان نام برد که از پژوهش‌های بنیادی دانشگاه‌ها سربرآوردند بدون این که در اندیشه‌ی بازاریابی یا تجاری‌سازی یافته‌های علمی خود باشند. این کاری است که به گروه دیگری واگذار شده است.

من شکی ندارم که دانشگاه نقش بنیادی در فرایند نوآوری دارد، اما به همان اندازه مهم است که بفهمیم این سهم چیست و چگونه برآورده می‌شود. هشدار جدی این است که فرض نکنیم که دانشگاه‌ها چشمه‌های مستقیم نوآوری اند و وظیفه‌ی اصلی آنها پرداختن به آن است.

نوآوری فرایند درگیری بازار و تجارت است و در این فرایند، دانشگاه نقش کناری دارد. دانشگاه‌ها در فراهم سازی شرایطی که برای شکوفایی نوآوری لازم است، سهم دارد. تجاری سازی و ایجاد شرکت‌های وابسته به دانشگاه، فروش حق مالکیت معنوی یافته‌های خود، نه در ایران، بلکه در کشوری مانند آمریکا هم نقش چشم‌گیری در تولید ناخالص ملی ندارد. این فعالیت‌ها نقش دیگری دارند: آنها در فراهم‌سازی بسترهای پشتیبان نوآوری مهم اند. به ویژه، دانشگاه‌ها با تولید فارغ‌التحصیل‌های خوب، جریان پرخروشی از خردورزی به وجود می‌آورند که برای شرکت‌های دانش‌بنیاد و سرمایه‌گذار گیرایی دارد. شکل‌گیری چنین جریانی نیازمند پایبندی دانشگاه‌ها به آموزش در ژرف‌ترین مفهوم خود است.

نادرست است که بپنداریم کوتاهی در نوآوری نتیجه‌ی ناتوانی در تجاری‌سازی یافته‌های دانشگاهی است و بنابراین، برای چیره شدن به این ناتوانی، دانشگاه باید وظیفه‌ی نوآوری را هم به دوش بکشد. نقش دانشگاه در نوآوری، پرورش سرمایه‌ی انسانی، نیروی خردورز و منابع اجتماعی و فرهنگی است. این‌ها موتورهای ایجاد جامعه‌ی دانش بنیاد اند و نقش برجسته‌ای در فعالیت‌های کارآفرینی می‌توانند داشته باشند.

۶. علوم انسانی

گفتار بخش ۵ عمومی و برای همه‌ی طیف دانشگاه است. در این بخش می‌خواهم نقش علوم انسانی و اجتماعی را جداگانه بررسی کنم، زیرا سیاست‌های عمومی دولت در باره‌ی دانشگاه، بیشتر از همه علوم، فناوری و پزشکی را برجسته می‌کند و ارزش علوم انسانی و اجتماعی را نادیده می‌گیرد. علوم انسانی با مفهوم‌هایی سروکار دارد که انسان بودن را می‌سنجد: داستان‌ها، اندیشه‌ها، واژه‌هایی که یاری می‌کنند تا به زندگی خود و دنیایی که در آن می‌زییم، معنی دهیم. چگونه این دنیا را ساخته‌ایم و چگونه ، ما را ساخته است. عناصر علوم انسانی صدای احساس‌ها و تجربه‌های هنری ما هستند. علوم انسانی، با بهره‌گیری از مشاهده‌های علمی، می‌کوشد فرایندهایی را بکاود که به رفتارهای فردی و گروهی می‌انجامند. در سیاست‌گزاری اجتماعی این‌ها مهم اند. پژوهش در علوم انسانی با موضوع‌هایی سروکار دارد که برای پایداری، رفتار نیکو، آفرینندگی، انگیزش جامعه لازم اند.

در گفتارهای وزیر علوم و بسته‌بندی آن به نام «دانشگاه نسل سوم» به روشنی پیداست که فهمیدن انسان و پرداختن به علوم انسانی در مقایسه با «علوم و مهندسی» جایگاهی ندارد. در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی، اندیشه‌ها و آموزه‌هایی انباشته است که همبستگی و جدایی انسانها را توصیف می‌کنند. آنها می‌کوشند، پیچیدگی‌های زیبایی، احساس و رفتارهایی را بفهمند که انسانها برای توصیف و بیان خود به کار می‌برند. با هر سنجه‌ای، این ماموریت بزرگی است. تاریخ معاصر نشان می‌دهد که گستراندن و همکانی کردن این فهمیدن تا چه اندازه برای پایداری و سلامت جامعه ارزشمند است.

بیایید بپذیریم که پیش‌رفت‌های اخلاقی، اجتماعی و سیاسی از پیش‌رفت‌های دنیای فیزیکی بسیار عقب مانده است و در نتیجه، نیازمند پژوهش‌های پر شتاب، نگرش نو، نقد دقیق و نوآوری در علوم انسانی و اجتماعی است.

سخن پایانی

اندیشه‌ی ولنگار درباره‌ی نقش دانشگاه در جامعه، به خواسته‌هایی می‌انجامد که نه تنها دانشگاه نمی‌تواند برآورده کند، بلکه دانشگاه را از اثرگذاری مهم خود نیز بازمی‌دارد و توانایی‌های آن را به هرز می‌برد. به نظر من، نادرست است که انتظار داشته باشیم دانشگاه توان برآورده کردن آرزوهای سطحی سیاست‌گزارها را داشته باشد و به شکوفایی اقتصادی در ابعادی که از گفته‌های سیاست‌گزارها برمی‌آید، بیانجامد. دولت و سیاست‌گزارهای آن می‌پندارند که چون هزینه‌ی دانشگاه‌ها را می‌پردازند، پس اهرمی در دست دارند که هرگاه آن را بفشارند و در امور دانشگاه دخالت کنند، اثرهای اقتصادی هم شارش خواهند کرد. در واقعیت، دانشگاه می‌تواند یک بخش از فرایندی باشد که اقتصاد دانش‌بنیاد به آن نیاز دارد. محدود کردن دانشگاه به مکانی مکانیکی که در چارچوب خواسته‌های زودگذر سیاست‌گزارهای نا آشنا به کارکرد دانشگاه ناگزیر است روزگار بگذراند، به معنی نابود کردن دانشگاه است

دانشگاه با دانش فراگیر و سراسری بودن آن سروکار دارد. با انسان و انسانیت در همه‌ی جنبه‌های آن (بیولوژیکی، ذهنی، احساسی)، با سازمان‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و برهم‌کنش میان آنها و با دنیای فیزیکی که انسان در آن می‌زیید، سرو کار دارد. دانشگاه‌ها می‌کوشند چیزهایی را بفهمند که انسان معمولی نمی‌فهمد. آنها پیچیدگی‌ها را می‌کاوند تا چیزهای نهفته را بیابند. دانشگاه‌ها می‌کوشند جنبه‌های مشترک بین انسان‌ها بفهمند. هم‌چنین، آن چیزهایی را بفهمند که گروه‌ها و افراد را از هم متمایز می‌کنند. این‌ها بنیادهایی هستند که نهاد دانشگاه بر آنها استوار است و برای جامعه‌ی سالم اهمیت دارد.

این گفتار دو نکته‌ی مهم را در بردارد: نخست این که کلیت نهاد دانشگاه را برجسته می‌کند. نمی‌توان یک بخش را از بقیه جدا کرد و گفت که این چیزی است که ما از دانشگاه می‌خواهیم و تنها برای آن هزینه خواهیم کرد. جامعه‌ی انسانی را نمی‌توان، آن

گونه که دولت‌ها برای پیش‌برد سیاست‌های خود آرزو می‌کنند، به اجزا تجزیه کرد. جامعه مجموعه‌ی برهم‌کنشی پیچیده‌ای است که باید آن را در کلیت خود فهمید. در واقع، دانشگاه تنها جایی در جامعه است که کلیت انسان و دنیای او برهم می‌آیند. گوناگونی اندیشوارگی در دانشگاه‌ها، چشمه‌های جوشانی اند که تبیین‌های منطقی و مفهوم‌های مورد نیاز جامعه را پدید می-آورند.

دانشگاه‌ها فروشگاه‌های بزرگی نیستند که می‌توان کالاهای مصرفی همگانی مد روز را از آنجا خرید و ارزش آن را با مجموع فروشش سنجید. دانشگاه‌ها نقشی ژرف و بنیادی دارند که اجازه می‌دهد با ارزش‌ها و نیازهای دگرگون‌شونده‌ی نسل‌های آینده کنار بیایند. به این دلیل است که برون‌دادهای دلخواه دولت‌ها به فراورده‌های ثانوی تبدیل می‌شوند. تعریف کردن دانشگاه با سنجه‌های دلخواه دولت‌ها، برون‌دادهای ثانوی، و سرمایه‌گذاری بر اساس آنها بدفهمی سرشت دانشگاه و سودی است که به جامعه می‌رساند. موضوع هدف و عمل‌کرد دانشگاه مهم اند و شایسته است که در چارچوب کلی‌تری بررسی شوند.

نکته‌ی دوم این است که فهمیدن، یافتن معنا برای خود و عمل‌کرد خود و دنیای پیرامون، سرشت ذاتی و انسانی اند. آنها بنیاد تعریف انسان بودن اند. دانش ویژگی انسانی است و کاملا جدا از مهارت‌های ابزارسازی انسان اولیه یا مهارت‌های ارتباطی شمپانزه است. بنابراین، آن بخش از دانشگاه و پژوهش‌هایش که با انسان سروکار دارد به همان اندازه‌ی علم و فناوری مهم است. نادیده گرفتن آن به بهانه‌ی پیش‌رفت علم و فناوری نابخشودنی است.